لايه هاى تمدن غرب (2)

 هدى علوى

 در شماره ى پيشين به بررسى ((اومانيسم)) به عنوان يكى از جهت گيرىهاى فكرى غرب پس از رنسانس پرداختيم و آن را به فراخور مجال موجود تبيين نموديم. در اين بخش سكولاريسم و مشخصه هاى آن را پى مى گيريم.

 2. سكولاريسم:

 1/2. تبيين:

 سكولاريسمsecularism) ) واژه اى انگليسى است و از ريشه ى لاتينseculum)) )) به معناى يك برهه ى زمانى معين, گرفته شده است.

 ((فرهنگ نشرنو)) در بيان واژه ىsecular)) )) مفاهيم غير مذهبى, غير روحانى, عرفى, دنيوى و مادى را مىآورد.(1)

 براى سكولاريسم, تعاريف متعددى ارايه شده است كه برخى ناظر به بعد فكرى است; نظير آن كه گفته مى شود:

 ((سكولاريسم نظام عام عقلانى است كه در آن, روابط ميان افراد, گروه ها و دولت بر مبناى عقل تنظيم مى گردد.))

 اين تعريف, چون تنها به يكى از اصول سكولاريسم اشاره دارد, تعريفى كامل نيست. برخى تعاريف ناظر به روند شكل گيرى سكولاريسم است كه در خلال آن, به تدريج, حقوق, وظايف و امتيازات كليسا به نهادهاى غيرمذهبى منتقل مى شود. برخى تعاريف ديگر, سكولاريسم را به مثابه ى يك نظام منسجم فكرى مى انگارند كه پس از رنسانس به صورت يك نگرش يا جهان بينى درآمده و با نگرشى كه در قرون وسطى حاكم بود, تمايز ماهويى دارد و مبناى آن, انسان گرايى, تجربه گرايى و عقلانيت است. پس سكولاريسم اشاره به جدايى دين از سياست دارد, به گونه اى كه هيچ يك از آن دو, در حوزه ى ديگرى دخالت نكند.(2)

 2/2. عوامل موثر در شكل گيرى سكولاريسم;

 دوره ى رنسانس همراه با طرد كليسا و فراموشى واقعيت الهى و دينى شروع شد. در حقيقت عوامل شكل دهنده ى به سكولاريسم همان نقايصى است كه قرون وسطى حامل آن هاست كه برخى از آن ها عبارتند از:

 الف: نارسا بودن تعاليم كليسا و مسيحيت:

 به لحاظ آن كه در ابتداى قرون وسطى حاكميت محدود كليسا تبديل به حاكميت على الاطلاق گرديد, كليسا را تصور بر آن داشت كه مى تواند با استبداد و زورگويى هم چنان مطلق العنان براند; حال آن كه پيشرفت علم و انديشه در مقابل اين حركت ايستاد.

 با افزايش معرفت و جهان بينى آدميان و گسترش گستره ى معرفتى, مخاطبان كليسا شرط استمرار دين مدار بودن را استدلالى شدن عقايد و افكار منتشر شده ى از سوى كليسا اعلام مى كردند كه كليسا از اين كار سرباز مى زد.

 فقدان يك نظام منسجم عقلانى قدرت دفاع را از كليسا گرفت و مردم در مقابل آن خواستار حذف مسيحيت از اجتماع شدند . علاوه بر آن, به لحاظ آن كه كليسا درحالى كه دسترسى به حقايق را منحصر به خود مى دانست, فاقد متن وحيانى و مصون از تحريف بود و خرافات بسيارى در دين وارد شده بود كه جايى براى رشد و پيشرفت باقى نمى گذاشت.

 طبيعى است كه پس از سپرى شدن مدت زمانى جايگاه كليسا در جامعه از بين رفته و مردم به دنبال آيين و مسلكى خواهند رفت كه فطريات آن ها را زير پا نگذارد. روحيه ى حقيقت جويى و كنكاش گرى يكى از امور فطرى است كه در هر انسان وجود دارد و كليسا آن را به راحتى ناديده گرفت. در نتيجه و تنها عكس العمل ناديده انگاشتن خود كليسا خواهد شد.

 به دليل آن كه كليسا قدرت تعليم آموزه هاى دينى را نداشت و علاوه بر آن اين آموزه ها قدرت پاسخ گويى به مردم را نداشت; يعنى به موازات رشد گستره ى تفكرات مردم ديگر اين تعاليم جذابيت خود را از دست داده بود.

 ب: نهضت دينى (رفرميسم):

 نهضت اصلاح دينى, جريانى بود كه طى آن, از نفوذ مذهب به تدريج كاسته شد. مارتين لوتر (1483 ـ 1546 م) از پيش گامان اين حركت, با هدف اصلاح و پيرايه زدايى از آيين مسيحيت و برقرارى انضباط در آن, ديدگاه هاى جديدى را عرضه كرد; اصل خود كشيشى را كه مشوق فردگرايى بود, مورد تاكيد قرار داد و با اين هدف, انجيل را به زبان آلمانى ترجمه كرد. تفكيك دين از سياست, از ديگر اصول مورد اشاره ى وى بود. لوتر اظهار داشت كه پادشاهان قدرت خود را به طور مستقيم از خدا مى گيرند و وظيفه ى كليسا تنها پرداختن به امور معنوى و روحى است.

 به هر حال, نهضت اصلاح دينى, در پيدايش طرز فكر جديد, نقشى اساسى داشت و باعث درهم شكستن حاكميت كليسا و ظهور فلسفه ى سياسى جديدى شد. از پيامدهاى اين حركت, درگيرى فرقه هاى مذهبى بود كه موجب از بين رفتن قداست دين و زمينه سازى براى سكولاريسم شد.(3)

 ((مارتين لوتر)) خود يكى از كشيشان مسيحى بود كه هم چون هم سلكان خود اعتقاد به آن نداشت كه فهم اناجيل اربعه لزوما نياز به واسطه گرى كشيشان دارد. لوتر معتقد بود كه انسان با بهره گيرى از بن مايه هاى عقلى خود مى تواند در نقش اين واسطه عمل كند, فلذا تصميم گرفت در مقابل تمام خرافاتى كه عليه كليسا و دين مسيحيت قد علم كرده اند بايستد. بر اين اساس روزى در ميدان اصلى شهر دسته اى از برگه هاى خريد و فروش بهشت و جهنم را پاره كرد و از مردم خواست تا براى فهم بى واسطه ى دين اقدام كرده و از عقل خود مدد جويند.

 در حقيقت مارتين لوتر اقدامى عليه خرافه پرستى كليسا نمود اما به دليل افراطهاى بيش از حد كليسا جايى براى ايجاد تغييرات در كليسا باقى نمانده و تنها راه, حذف هر گونه نهاد يا سازمانى بود كه به نوعى سهمى از دين و مذهب داشت و بدين وسيله بسترى جهت شكل گيرى سكولاريسم آماده گشت.

 3/2. پايه هاى اصلى تفكر سكولاريسم:

 الف: اومانيسم:

 اومانيسم يا انسان مدارى هويتى جديد است كه غرب پايه هاى فرهنگ خود را بر اساس آن بنا نموده است. اين نحوه تفكر ملاك و تكيه گاه تبيين و تشخيص ارزش ها و ضد ارزش ها را انسان دانسته و براى اين شناخت هيچ مبدا ماورايى قايل نيست و (تفصيل اين بحث در بخش پيشين آمد.)

 ب: عقل مدارى يا راسيوناليسم:

 راسيوناليسم يكى از بنيادهاى فكرى سكولاريسم است كه به معناى قدرت عقل انسان براى درك مسايل است. داورى نهايى در زندگى بشرى به عهده ى عقل است آن هم عقل مستقل از وحى و آموزه هاى معرفتى دينى. به اين بيان كه تا قبل از رنسانس و در ديگر اديان عقل و انديشه از جايگاه محورى خاصى برخوردار است اما عقلى كه به عنوان رسول باطنى شناخته مى شود يعنى عقل در كنار و با تكيه ى وحى و معارف دينى. تاكيدهاى مكرر خداوند متعال بر تدبر و انديشه و نهى از عدم تفكر و تعقل نشان دهنده ى جايگاه محورى عقل و عقل ورزى در دين مبين اسلام است.

 اما آن چه عقل مدارى رنسانس را از ساير عقلانى بودن ها جدا مى كند, استقلال اين عقل از وحى است, به عينيت نشستن اين تصور كه بشر ديگر نيازى به يك منبع ماورإ الطبيعى ندارد و با تكيه ى صرف به عقل و انديشه مى تواند نگرش خود را سامان بخشد. اين افراطى نگرى نيز در نتيجه ى عمل كرد نامطلوب كليسا و كليسامداران است كه با چشم پوشى از اين عنصر و جايگاه آن در نظم بخشى زندگى انسان, به وجود آمد. در حقيقت ((عقل)) در دوره ى رنسانس در مقابل ((دين)) قرار مى گيرد و در نهايت عقل ابزارى يا محاسبه گرى صرف را براى فرهنگ غرب به ارمغان مىآورد.

 ادامه دارد...

 پى نوشت ها

 1. جعفرى, محمد رضا; فرهنگ نشرنو, ص 1110.

 2. نوروزى, محمد جواد; فلسفه ى سياست, ص 46.

 3. هارولد لاسكى, سير آزادى در اروپا; ترجمه ى رحمت ا... مقدم مراغه اى, ص 14.